

## فردوسی و شاهنامه

(۴)

بعدها فردوسی دیگر واضح و صریح از احتیاج ، احتیاج شدید بتام  
وسایل اساسی که برای حفظ خود حیات ضرورت دارد یعنی احتیاج به غذا  
و سوخت سخن میگوید :

ابری فرا رسید روی ماه را گرفت  
شعب (برف) از ابرسیاه میبارد .

دیگر نه رودخانه دیده میشود ، نه دشتها نه کوهسارها ...  
پرزاغ را ( در سفیدی تکه های برف که فرو میریزد) دیگر نمیبینیم  
برای من نه نمک سودی مانده ، نه هیزمی ، نه جوی ،

در صفحات قبل ۱.۱. استاریکف از قول فردوسی چنین شاهد آورده  
بود : « در اینووقع من پنجاه و هفت سال داشتم - من جوان بودم ... »  
در شاهنامه معروف به چاپ امیر بهادری و همچنین در خلاصه شاهنامه  
که بمناسبت هزاره فردوسی بوسیله مرحوم فروغی ملخص و چاپ شده است  
فقط این اشعار فردوسی دیده شد :  
چو بر داشتم جام پنجاه و هشت  
نگیرم بجزر یلاد تابوت و دشت  
همیخواهم از داور کردگار  
که چندان امان یابم از روزگار  
کز این نامور نامه باستان  
بمانم بگیتی یکی داستان  
بنا بر این مضمون «من جوان بودم ...» دیده نمیشود مگر اینکه  
تصور شود که آن نسخه شاهنامه که مورد استفاده نویسنده مقاله بوده با  
نسخ موجود در اختیار ما تفاوت دارد (مترجم)

تا برداشت جوهم (حاصل نو) هیچ چیز نخواهد بود  
 در این تیرگی ، در روزهای وحشت و مصیبت  
 زمین از برف (که روی آنرا پوشانده) مانند گوی عاج است  
 ( اصل اشعار فردوسی بعد تقدیم میشود این ، ترجمه از متن روسی  
 است )

صحبت از قوت لایموت ، از نان و خالی « از هیزم و نمک سود  
 است .  
 یا در جای دیگر ( قطعه ای از پایان داستان مرگ یزدگرد ) چنین  
 میگوید :

مرا دخل و خوردار برابر بدی  
 زمانه ما چون برادر بدی  
 تگرگ آمد امسال برسان مرگ  
 مرا مرگ بهتر بدی زان تگرگ  
 در هیزم و گندم و گوسفند  
 بیست این بر آورده جرخ بلند  
 می آور کزین روز ما بس نماند  
 چنین بود ، بود و بر کس نماند...

با اینکه هیچ گونه مدارک مسلم درباره شرح زندگی شاعر مزبور  
 در دسترس نیست ، مع هذا میتوان حدس زد که بر سر فردوسی دهقان اهل  
 اطراف طوس در آن سالهای آشوب سده دهم چه آمده است . اگر فرض  
 کنیم که هیچ اتفاقی برای فردوسی رخ نداده باشد ، اطرافیان او ؛ دوستان  
 حامیان و پشتیبانان ، مظاهر اعیان قدیمی دوران سامانیان ، خانه خراب و  
 نابود میشدند ، در اینصورت هم شاعر یکه و تنها ، یا تقریباً یکه و تنها  
 مانده ، دوچار حرمان و تزلزل میشده است . در آنهم ، که موضوع همینطور  
 بوده است هیچ شك و تردیدی نیست : در اینصورت قواعد عمومی نمیتوانسته  
 است تاثیر نداشته باشد .

بایه های ملاکی اشرافی موروثی قدیمی متزلزل و دوچار بحران  
 گردیده ، جای خود را به ملاکی تیولی فتوالی جدید میداد . دهقانان به  
 عنوان طبقه خاصی که فردوسی هم جزو آن بود ، مقام برتری و حمایت  
 خود و نفوذ سیاسی خویش را از دست میدادند و طبیعی است که با ملاکان

نوع جدید تیولی که اغلب ایرانیان معرب و در سدهٔ نهم نیز گاهی ترکان مسلمان شده بودند، مخالفت میورزیدند.

سالهای دشوار مبارزهٔ شاعر برای ادامهٔ حیات، در عین حال سالهای مبارزه و مجاهدت برای وصول به هدف و منظور نهائی وی نیز بود. بطوریکه اضافات لیریک و خارج از متن شاهنامه گواهی میدهد و چنانکه خود موضوع پایان رساندن کار تدوین منظومه نشان میدهد، هیچ چیز نتوانسته است شکستی بروحیهٔ شاعر وارد کند.

بنظر ما چنین میرسد که اگر شاعر در شرایط دیگر، یعنی با آسایش بیشتر کار میکرد و موفقیت و پیروزی آسانتر و بدون مبارزه حاصل میشد منظومهٔ فردوسی شاید اینطور هم که شده است نبود. مبارزهٔ مصنف مذکور برای اثر خویش، در خود تفسیر و توجیه مضامین قدیمی مرسوم، حدت و اهمیت فوق العادهٔ منطبق با زمان را مشخص نموده است، تا چه رسد به قطعات لیریک آن منظومه. این مدت علناً از تناس با روح شاعر و با زندگی سرچشمه میگردد. فردوسی در شاهنامه تمايلات ملت را بهتر، عمیق تر، تندتر و باروح تر از آنچه که ممکن بود در شرایط مساعدی برای خود شاعر باشد، ولی او را از تناس با روح با ملت جدا و دور نماید منعکس ساخته است. بهمان نسبت و میزان که کار تدوین منظومه پیش رفت میکرد، حس اطمینان فردوسی به نیروی خود و تشخیص و ضرورت کار خویش افزایش می یافته است. در نظر مصنف، شاهنامه بتدریج یادگاری است «که از باد و بازاران نیابد گذرند».

بر آن نامه بر عمرها بگذرد  
بخورند هر آنکس که دارد خرد  
کز این نامور نامهٔ باستان  
بمانم بگیتی یکسی داستان

کار تدوین شاهنامه در چه تاریخی پایان رسیده است؟ در متن شاهنامه اشارهٔ صریح مصنف به تاریخهای تمام شدن کار است. این تاریخها عبارت است از ۳۸۴ هجری (۹۹۴ میلادی) و سال ۴۰۰ هجری (۱۰۰۹-۱۰۱۰ میلادی). تاریخهای دیگر هم هست، مثلاً ۳۸۹ هجری (۹۹۹ میلادی)، ولی این تاریخ چنانکه بعد خواهیم دید ممکن است مبتنی بر سوء تفاهم بوده باشد. اختلافات را نسبتاً سهل و آسان میتوان رفع کرد بشرط اینکه این فکر را بپذیریم که منظومه در چند نسخه بوده است.

سال ۴۰۰ هجری با شرح اهداء آن به محمود غزنوی محل تردید

نیست. در میان نسخه‌های خطی متعدد و چاپ‌های سنگی و چاپهای دیگر بعدی متن مذکور همین نسخه تصحیح شده برای ما محفوظ مانده است. دلایلی برای تأیید این مطلب وجود دارد، که نسخه مذکور متن صحیح اول منظومه نبوده و اصلاح و تصحیح شاهنامه از طرف فردوسی خیلی زودتر از سال ۴۰۰ هجری پایان یافته بوده است و واقعا ممکن بود که شاهنامه در حدود سال ۳۸۴ (۹۶۴) اصولا خاتمه یافته باشد. دو نسخه تصحیح و اصلاح شده (سالهای ۹۹۴ و ۱۰۱۰) میتواند به منزله مدارک مهم باشد که بتوان با آنها مطالب مربوط به سن شاعر با طول مدت کار او را برای تنظیم منظومه تطبیق کرد.

لیکن اختلافات باقی میماند. مدتهائی را که فردوسی در اضافات لیریک خارج از متن ذکر نموده است، از چه موقعی حساب کرده است؟ بنظر ما چنین میرسد که آخرین موعد یعنی ۳۵ سال ممکن است شامل کارهای بدوی شاعر هم برای تنظیم نقلهای حماسی، قبل از اخذ تصمیم برای اقدام به ادامه کار دقیقی بوده باشد. شاید هم از موقعی است که کتاب ضروری را از «دوستی» دریافت نموده است؟ در هر صورت میتوان تاکید کرد که شاهنامه بآن شکلی که فردوسی در سال ۹۹۴ تمام کرده بوده، ممکن بوده در تاریخ بعد از آن بدون اصلاحات مهم و لفظی ظاهری به محمود نزوی اهداء شده باشد. بدیهی است که فردوسی بلافاصله بعد از اتمام نسخه اول اقدام بچنین تصرفاتی نکرده است، بلکه چند سال بعد و بقرار معلوم قریب سال ۳۹۰ هجری (۱۰۰۰ میلادی) این کار را کرده است. بطور کلی از موقع تمام کردن نسخه اصلاح شده اول تا پیاپی رساندن نسخه اصلاح شده دوم قریب ۱۵ سال گذشته است.

ممکن است که متن بدوی منظومه با داستانها و گفتارها و شقوق دیگر تکمیل شده باشد و قریب یقین است که تکمیل هم شده است، ولی ممکن است که در بعضی قسمتها تقلیل یافته باشد. بدین سبب نمیتوان نسخه اصلاح شده اول را مقدماتی نامیده و نسخه اهداء شده به محمود را کامل دانست. از تغییراتی که فردوسی هنگام اصلاح و تکمیل منظومه برای اهداء به محمود داده است، ما اطلاعی نداریم.

چند کلمه هم درباره نسخه اصلاح شده فاصل بین آن دو نسخه بتاریخ سال ۹۹۹ به احمد بن محمود خان لنجان، ولایت بی‌اهیتی، از طرف اصفهان باید گفته شود.

اولا باید با اطمینان کامل گفت که صحبت از نسخه اصلاح شده جدید منظومه عظیمی که تازه در سال ۹۹۴ خاتمه یافته است، هیچوجه مورد ندارد. مصنف دلیلی برای این کار نداشته و مهمتر از هر چیز این است که وقت این کار را نداشته است. ممکن است مطلب بر سر تقدیم نسخه اصلاح شده اول با نوشته اهدائی لازم بوده باشد.

ثانیا تازه ترین تحقیقات دانشمندان ایران (بهار، نفیسی و دیگران) ثابت کرده است که تاکید «هرمان اته» متکی به صلاحیت و تقوؤ کلام ت. نولدکه و مبتنی بر اهداء منظومه مذکور در سال ۳۸۹ به امیرخان لنجان اشتباه است. ممکن است موضوع عبارت باشد از اهداء نسخه مذکور از طرف استساخ کننده در سال ۶۸۹ هجری، یعنی سیصد سال بعد از پایان یافتن منظومه! موضوع این است که کلمه «سصد» بدون نقطه بجای «سیصد» باید «ششصد» خوانده میشده است و دلایل زیاد بر صحت این مطلب وجود دارد.

از لحاظ روانشناسی علت این اشتباه کاملا مفهوم است. ولی حقیقت بیش از همه مؤید نظر محققین کنونی متن است. يك موضوع قابل تردید نیست: هیچ نسخه اصلاح شده جدید وجود نداشته و نمیتوانسته است وجود داشته باشد.

بنا بر این منظومه در سال ۳۸۴ (۹۹۴) پایان یافته است. در اواخر کار تدوین منظومه، قبل از هر چیز، وضع مادی مصنف آن دوچار تغییرات سخت شده بوده است. اگر در بدو امر، بقرار معلوم، منظور غالب کوشش برای کسب شهرت نام نیک جاویدانی اثر بوده، در مرحله مذکور مسائل مربوط بتأمین مادی، دریافت پاداش حاصل زحمت یکمهر، زحمتی که عظمت و گرانبهای آن را مصنف بیشتر از پیشتر درک میکرد، است، در قسمت مقدم بر هر چیز قرار میگرفته است. لازم بوده است که از شر کار و زحمت خود بهره مند گردد. برای این کار هم ضرورت داشت است که منظور خود را بشخص بزرگ ادب پروری اهداء کند که قادر ب پرداخت بهای چنان اثر مهمی باشد. آخر پشتیبانی ادب پروران، صلح دادن به شاعری که با اشعار خود موجب عظمت حامی خود میشود در حقیقت یگانه طرز پرداخت حق التالیف ادبی، در آن زمان دیرین بوده است. لیکن مخصوصا از موقع پایان یافتن منظومه ما تقریبا دگر هیچ چیز

با اطمینان در باره شرح زندگی فردوسی نمیتوانیم بگوئیم .  
 یقین ، منظومه اصلاح شده سلطان محمود تقدیم گردیده است .  
 لیکن منظومه اهداء شده به محمود غزنوی در دربار پر جلال و شکوه او  
 مطلوب واقع نشده است . شاعر ، که به کمال پیری رسیده بود ، بعد از این  
 ناکامی دیری نپائیده و بقرار معلوم ، در شهر طوس ، زادگاه خود ، بزودی  
 در گذشته است . تقریباً صد سال بعد نظامی سمرقندی بزیارت مزار او  
 رفته است .

در شرح وقایع آن سالها ، افسانه درباره شاعر بزرگ و سلطانی که  
 لایق هدیه او نبوده است ، افسانه ای که از هر لحاظ قابل توجه ما باید باشد  
 ولی در هر صورت افسانه است - قدمت و تقدم داشته و ما ناچاریم حقایق  
 متصور درباره شرح زندگی فردوسی را با اختلافات و تضاد رفع نشدنی که  
 در برخی مواقع دارد - از خلاف آن بررسی نمائیم و بپذیریم .

ناگزیر مسائل مهم اساسی در باره پیدا شدن فردوسی (یا منظومه  
 او) در غزنه ، در باره سبب اختلاف او با سلطان محمود که باونست داده  
 میشود ، در باره سفرهای شاعر (اقامت نزد باوندیان در طبرستان و نزد  
 آل بویه در اراک) و در باره اینکه او مصنف منظومه «یوسف و زلیخا»  
 است و درباره سالهای آخر عمر او عرض وجود می کند و چنانکه خواهیم  
 دید اکثر این مسائل لاینحل هم میمانند .

آیا خود فردوسی در غزنه در دربار محمود بوده است ؟ قدیمی ترین  
 ذکر فردوسی در منابع عبارت است از حکایت مولف «تاریخ سیستان» که  
 حاکی از گفتگوی فردوسی با سلطان هنگام خواندن «شاهنامه» میباشد .  
 ولی اگر از رسم و سنت صرف نظر کنیم ، باید صریح جواب بدیم که : ما  
 این را نمیدانیم .

اثبات این مطلب دشوار است ، همانطور که رد نهائی آنها مشکل  
 است . واقعا هم ، آخر فردوسی میتواند است منظومه خود را با شرح  
 لازم برای تقدیم آن برای سلطان محمود بفرستد . ملك الشعراء بهار صریح  
 میگوید که فردوسی شخصا در غزنه نبوده ، بلکه نسخه دوم اصلاح شده  
 منظومه خود را بوسیله یکنفر از سرداران فرستاده است . شك و تردید در  
 مسافرت خود فردوسی به پایتخت غزنویان مستدل است . اگر فردوسی ولو  
 ندرت مدتی ، جزو درباریان سلطان محمود میبود ، ممکن نبود با صراحت

و قطعیت بیشتر در ادبیات، در آثار شاعران دوره غزنویان، مورخان و تذکره نویسان ذکر نشود. بالاخره خود افسانه و قطعات آن (که غالباً مختلف و متضاد است) اگر تصور کنیم که فردوسی در غزنه نبوده است، بیشتر مفهوم و بحقیقت نزدیک است.

اگر مقرون بحقیقت بدانیم که شاهنامه فردوسی نزد سلطان مورد قبول نیافته، قدر آن دانسته نشده و در مقابل آن صله ای چنانکه شایسته بوده (یعنی بطوریکه شاعر بحق امید داشته است) پرداخته نشده، پس علت اصلی اختلاف بین سلطان و شاعر چه بوده است؟ بدیهی است ما مطالبی را مانند خست و کاست محمود «نایاک زاده» و اینکه آن «ترك بر بخشن» قادر به تشخیص استادی فردوسی نبوده است، مورد استناد قرار نمیدهیم. اگر محمود نسبت به سایر شاعران خود و تازه وارد (غضائری و دیگران) خسیس نبوده است، اگر حتی در سده ۱۲ خاقانی با اندوه و حسد ذکر می کرده است که: «شئیده ام که عنصری ظروف از سیم وزر داشته است» - پس چرا محمود ناگهان نسبت به فردوسی خسیس شده و راضی بیدنامی خود شده است؟

شاید علت آن، نادانی او و نداشتن ذوق و قدرت تشخیص استعداد آن شاعر بوده است؟

ضمناً باید گفت که حتی آ. ی. کریسکی (۱) هم برخلاف آنچه که خودش در وصف طی مدارج ترقی غلام ترك در صفحات همان «تاریخ ایران» نوشته و برخلاف اظهارات صریح بیبقی درباره دستخط های محمود برای فرزندش مسعود که بیبقی حامل آن نامه ها بوده است، مطالبی در باره نادانی و بی سوادی «محمود ترك بخشن» ذکر کرده است.

محمود از اخلاف نسل دوم و سوم غلام تركی بوده است. صحیح است که اکنون ما با دلیل و برهان میتوانیم بگوئیم که بقرار معلوم محمود شخصاً چنانکه گاهی او را معرفی میکنند، ادب شناس دقیق و ظریف نبوده است. او مرکز محیط ادبی خود بوده ولی روح آن نبوده است. گویا نصر برادر کوچک محمود که در مقدمه منظومه نام او برده شده است، بیشتر حق داشته ارج شناس ادب و ادیبان تصور شود. در هر صورت شاعران گرانمایه ای مانند عنصری، فرخی و حتی شاعران دارای ذوق و استعداد متوسط (سجدی

و دیگران) حرفه‌ای بودند، شهرت می‌یافتند و سلطان از آنها قدردانی میکرد. پس چرا نادانی سلطان فقط نسبت به فردوسی ظاهر شد؟ کاملاً معلوم است که علل خاصی وجود داشته که در بارغز نوی و قبل از همه سلطان محمود هم شاهنامه را نپذیرفته است.

شاهنامه فردوسی، مانند هر اثر هنری با عظمت دیگر دارای اهمیت عظیم اجتماعی و سیاسی بوده است. بنابراین پذیرفتن یا نپذیرفتن منظومه باید از لحاظ تلقی معنی و مفهوم اجتماعی و سیاسی و اهمیت آن، بدون منظور نمودن ارزش جمال پندانه آن، مورد توجه واقع و مشخص گردد. بنظر ما چنین میرسد که مزایا و محاسن هنری منظومه و استادی مصنف آن مورد شك و تردید نبوده؛ بی نظیر بوده است و در هیچ جا ممکن نبوده است چنانکه باید و شاید مورد تقدیر واقع نشود.

میتوان خاطر نشان ساخت که افسانه هم هیچ سبب و دلیلی برای تعبیر و استنتاج معکوس بدست نمیدهد.

بنابراین تمام امور مربوط میشود به سیاست در بار غز نوی در موقع ظهور فردوسی در دربار محمود؛ یعنی به سالهای ۱۰۰۹-۱۰۱۰.

مخصوصاً دانشمندان شوروی موضوع اهمیت سیاسی شاهنامه را صحیح طرح نموده‌اند. ک. ای. چایاکین در مقاله خود تحت عنوان «فردوسی» (مجموعه خاور شماره ۲) بسیار صریح و واضح باین مسئله توجه نموده‌است، هر چند در حدود مقایسات سیاستهای خارجی و بدون در نظر گرفتن اوضاع داخلی کشور این کار را کرده‌است.

بنا بر این اشخاصی که از لحاظ فکری (ارمانی) و مادی مشوق کار شاعر بودند، دیگر از کار برکنار شده بودند. مطلب چندان مربوط بخود سامانیان هم نیست، بلکه بیشتر مربوط بر جالی از نوع ابومنصور یعنی اشخاص سده دهم سامانیان است، اشخاصی که بمفهوم معینی منظومه را سفارش میدادند، در دوره تجزیه مملکت سامانیان دیگر قدرت پرداخت نداشتند. سلطان محمود «خریدار» تازه هم، فقط در چند سال اول سلطنت خود (ارایل سده یازدهم) بعنوان وارث دادامه دهنده سنن سامانیان تظاهر میکرد. سیاست محمود غزنوی تکرار سیاست سده دهم نبود و نمیتوانست چنان باشد.



اگر فردوسی می‌توانست منظومه خود را به محمود فاتح و وارث سامانیان در دو سه سال اول بعد از پیروزی او ارائه نماید، حدت اختلافات هنوز چنان مشهود نمی‌بود. محمود هنوز سیاست خود را تعیین نکرده بود، بلکه بدون اراده سیاست سابق سامانیان یعنی مبارزه در شمال شرقی با « توران » را که به ماوراء النهر حمله میکرد و کوشش برای تحت تصرف خود در آوردن ابران باختری را در مبارزه با خلافت ادامه میداد.

چندی بعد مخصوصاً در موقعیکه شاهنامه در غزنه ارائه گردید، خطوط سیاست خارجی جدید خود محمود بدین طریق مشخص گردیده بود: تصرفات در هندوستان، در شمال هم - تأمین ضروری پشت جبهه ( صلح با توران یعنی با قره خانیان ) و امتناع از دخالت در امور ماوراء النهر. بطوریکه معلوم است، نشانه این تحول در سیاست خارجی عبارت بود از تجدید زبان عربی بعنوان زبان رسمی دولت که بوسیله « تغییر وزیران » عملی گردید - یعنی فضل بن احمد اسفرائینی وزیر استعفا داد (در سال ۱۰۱۰) و بجای او احمد بن حسن میبندی که مطابق مرسوم اشتباهاً حسن میبندی نامیده میشود وزیر شد. افسانه هم اولی - یعنی اسفرائینی را - دوست و دومی یعنی میبندی را - دشمن فردوسی مینامد.

میتوان تأکید کرد که آخر هم، بدون توجه بارزش مزایا و محاسن هنری شاهنامه و حتی بدون توجه بموقع آمدن فردوسی بدربار غزنوی، شاهنامه برای محمود غزنوی قابل قبول نبوده است. موضوع آنقدر هم بر سر مضمون منظومه نبوده، بلکه بیشتر بر سر این بود که آن منظومه انعکاس ادراک و تشخیص ملت در اثر خلافت آن شاعر با نبوغ بوده است. چنین خط مشی ارمائی کاملاً ضد و مخالف اساس دولت غزنوی و تمام خطوط مشی اصلی سیاست داخلی و خارجی محمود بوده است.

اگر هم فردوسی منظومه خود را زودتر، قبل از تحول و تغییر سیاست خارجی محمود ارائه میداد، شاید تضاد و اختلاف باین حدت و شدت بروز نیسکرد، ولی ناگزیر بالاخره بروز میکرد و در هر صورت منظومه فردوسی رد میشد. آخر، نسخه اصلاح شده جدید که مناسب تقدیم بمحمود بود، از حیث ماهیت، فقط شکل اجتناب ناپذیر ظاهری بود، که ماهیت آنرا تغییر نمیداد و قادر هم نبود تغییر بدهد. (دنباله دارد)